

ضمیمه دهم

مصاحبه با آقای حبیب الله عسگراولادی

اشاره:

خوانندگان عزیز مطالبی را که در این ضمیمه می خوانید، حاصل چندین جلسه مصاحبه حضوری با آقای حبیب الله عسگراولادی در خصوص نحوه تشکیل حزب جمهوری اسلامی و مسائل مربوط به آن می باشد که جهت تدوین ضمیمه کتاب «تشکل فراگیر» به صورت مقاله های منفرد تنظیم شده تا علاقه مندان به آسانی بتوانند به مهمترین مطالب در خصوص این حزب مردمی دسترسی داشته باشند. از سوی دیگر، به جهت هرچه کامل تر شدن این ضمیمه ها از کلیه خوانندگان گرامی می خواهیم تا اگر اطلاعات بیشتری در خصوص این حزب دارند، در اختیار ما بگذارند تا در مجله های دیگر از همین مجموعه به چاپ برسانیم.

انگیزه اولیه تشکیل حزب، لبیک گفتن به خواست مرجع تقلید و رهبر نهضت اسلامی، امام راحل بود که از سال 1341 ایشان بر متشکل و منسجم شدن اهل ایمان تاکید خاصی داشتند و حتی اجرای امر به معروف و نهی از منکر را با ایجاد تشکلی که قدرت آمره و تشکلی که قدرت ناهیه داشته باشد، سفارش می کردند. از سال 1341 حضرت امام این سفارش ها را داشتند و در آن روز هیات های دینی شکل گرفتند و این هیات های دینی در ارتباط با یکدیگر و با اشراف و هدایت حضرت امام (ره) به هیات های موتلفه تبدیل شد که در نهایت هم جمعیت موتلفه اسلامی به وجود آمد. در طول سال های

1341 تا 1343 که حضرت امام در ایران تشریف داشتند، موتلفه اسلامی با مجموعه نیروهایی که در خط رهبری و خط روحانیت بودند فعالیت آشکار داشت و از آن زمان به بعد موتلفه اسلامی به صورت مخفیانه، فعالیت خود را دنبال کرد. در اوایل سال 1357 حضرت امام، تشکیل حزب الله را از نجف توصیه فرمودند و برای تحقق این توصیه سه نیرو به هم نزدیک شدند؛ روحانیت اعم از ریشه‌های روحانیت مبارز تهران و جامعه محترم مدرسین در قم و ائمه جماعات در سراسر کشور و علمای بلاد، يك بخش را تشکیل دادند؛ بخش دوم را موتلفه اسلامی و بخش سوم را دانشگاهیان و فرهنگیان تشکیل می‌دادند که به هم نزدیک شدند. البته در این موضوع که حزب الله تشکیل شود هر روز آمادگیها فزونی می‌یافت تا آنکه حضرت امام مجبور شدند از عراق به پاریس تشریف ببرند. در زمانی که امام در پاریس تشریف داشتند، من دو بار وظیفه یافتم تا از جانب آیت الله شهید مطهری و آیت الله شهید بهشتی به پاریس بروم؛ در یکی از این دو مرتبه‌ای که در محضر ایشان بودم؛ پیامم راجع به حزب بود که در خصوص تاسیس حزب الله چه تصمیمی دارید (البته من فقط به اندازه‌ای که در اینجا لازم است اشاره می‌کنم) و ایشان فرمودند: «منتظر بمانید تا به ایران بیایم تا در آنجا راجع به این موضوع صحبت بکنیم.» شاید مقدماتی هم من خدمت‌شان عرض کرده بودم که روحانیت بیش از همیشه آمادگی تشکل و تحزب را پیدا کرده بخصوص با سفارشات شما، موتلفه اسلامی آماده است که در خدمت قرار بگیرد و دانشگاهیان و فرهنگیان هم برای این کار در سطح بالایی از آمادگی قرار دارند، اما ایشان فرمودند که به ایران می‌آیند و در ایران تصمیم می‌گیرند.

وقتی امام به ایران تشریف آوردند با فاصله کمی انقلاب پیروز شد؛ پس از پیروزی انقلاب، بحث شد که آیا در حال حاضر وجود حزب لازم است یا نه؟ انگیزه‌های قبلی برای ایجاد تشکل و یا آنچه خود حضرت امام و اسلام‌شناسان همراه ایشان اعلام می‌فرمودند ضرورت تشکل اهل ایمان را نشان می‌داد؛ اما این مربوط به قبل از پیروزی انقلاب بود. پس از پیروزی انقلاب با فاصله کمی احساس شد که برای تشکیل حزب چند انگیزه وجود دارد؛ انگیزه اول یا همان انگیزه ابتدایی، مبنی بر تشکل اهل ایمان بود که اهل ایمان اگر متشکل نباشند اهل کفر و شرک و نفاق که دارای تشکل اند قطعاً تشکل اهل ایمان را از بین می‌برند. انگیزه دوم، این که ما باید مرکزی داشته باشیم که این مرکز، کادر تربیت کند، زیرا بدون آن در آینده دچار مشکل خواهیم شد. سوم اینکه ما مرکزی داشته باشیم که پیشنهادها و طرحها را ارائه و آماده مراحل تقنین و اجرا کند و انگیزه چهارم اینکه ما باید با زبان غیر دولتی با جهان اسلام صحبت کنیم و حزب خدا در کشور، زبانی جدا از رهبری و دولت است که این زبان می‌تواند با جهان صحبت کند و چند انگیزه دیگر. انگیزه‌هایی که الان به ذهن من می‌رسد اینها بود؛ در خصوص انگیزه اول که مساله کاملاً روشن است، اما در خصوص انگیزه دوم که تربیت کادر بود، ابتدا باید خاطره‌ای از حضرت امام نقل کنم: بین روزهای هفدهم تا بیستم بهمن ماه که گروهی از دانشگاهیان و گروهی نیز از حقوقدانها به خدمت حضرت امام آمدند، سخنگوی این دو جمعیت در محضر حضرت امام عرض کرد که متأسفانه انقلاب وقتی دارد پیروز می‌شود که در ایران قحط الرجال است و ما برای کارهای کلیدی رجال شناخته شده‌ای نداریم! من و شهید عراقی به عنوان پاسدار جلوی آمفی تئاتر مدرسه علوی ایستاده بودیم که من از شهید عراقی پرسیدم: به نظر شما الان آقا چه می‌گویند؟ شهید عراقی با لهجه خودش گفت: من نمی‌دانم چه می‌گویند؟ اما این قدر می‌دانم که خدا کمکش می‌کند. آن وقت امام صحبت را شروع کردند: بسم الله الرحمن الرحيم. لاجول و لاقوه الا بالله و..... و عترت طاهرین؛ بعد فرمودند که بحمدالله اسلام عزیز رجال و نسا فراوان دارد و آنچه ما نداریم معرفت و رجال است و ما باید تلاش کنیم رجالی که اسلام عزیز دارد بشناسیم و از هر کدام در جای خودشان استفاده کنیم.

لذا انگیزه دوم را بخوبی در اینجا می‌توان ملاحظه کرد. ایشان می‌فرمایند که ما احتیاج به معرفت و رجال داریم. ایشان این مرکزیت را در يك مرکزیت غیر دولتی تشخیص داده بودند. تا پیش از آن برجستگان حزب و ما منتظر بودیم که امام وقتی به ایران تشریف آوردند راجع به حزب اظهار نظر بکنند که ایشان این چنین نظرشان را فرمودند. پس از این موضوع بود که توسط پنج روحانی رسماً موجودیت حزب جمهوری اسلامی در روزنامه‌ها اعلام شد. این عزیزان عبارت بودند از: آقایان بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی، موسوی اردبیلی و باهنر؛ وقتی این پنج نفر موجودیت حزب جمهوری اسلامی را اعلام کردند برای نیروهای ما در موتلفه اسلامی نگرانی پیش آمد و آنها از من خواستند تا به حضور حضرت امام بروم و خدمت ایشان عرض کنم که ما از اعلام چنین حزبی مطلع نبودیم. من هم رفتم خدمت امام و عرض کردم که قرار بود حزب از سه نیرو تشکیل بشود، اما در روز گذشته روزنامه‌ها اعلام کردند ثبت نام در حزب آغاز می‌شود در حالی که ما بی‌اطلاع هستیم. برادران موتلفه هم در این باره گله دارند. امام فرمودند: «الان وقت گله گذاری نیست، بالاخره

می‌بایست از يك جايي شروع بشود، آقایان شروع کردند و این خوب است چون اگر می‌خواستند منتظر باشند شاید تبعات دیگری پیدا می‌شد.» عرض کردم برادران محترم استدعا دارند که شما تکلیف ما را روشن کنید اگر بفرمایید که ما برویم ثبت نام کنیم ما موتلفه را فراموش می‌کنیم و می‌رویم ثبت نام می‌کنیم. حضرت امام فرمودند: «این کار را نکنید.» من هم فردای آن روز پیش از دیگران رفتم و ثبت نام کردم و تا آخرین روز فعالیت حزب، هم من و هم دوستانم هیچ کاری به نام موتلفه نکردیم و کاملاً در خدمت حزب جمهوری اسلامی بودیم.

در خصوص موضع حضرت امام نسبت به تشکیل حزب جمهوری اسلامی باید کمی به عقب برگردیم. امام ما را برای تشکیل موتلفه تشویق می‌فرمودند، حتی خود ایشان در حوزه‌های ما دستور می‌دادند که حوزه‌ها چطوری باشند. ریشه این حرف‌ها هم به شکل اهل ایمان در سال 1341 برمیگردد، اما در خصوص حزب جمهوری اسلامی آقای هاشمی در خاطرات خود تشریحی را کردند¹ و آن اینکه امام با تشکیل حزب جمهوری اسلامی موافق نبودند و با اصرار ما موافقت کردند که این مساله کمی فرق می‌کند. البته آقای هاشمی دریافت خودشان را می‌گویند ولی امام از قبل با تشکیل حزب موافق بودند، اما در آن اواخر وقتی که تشکلهای در مقابل هم قرار گرفتند، امام با ادامه آن موافق نبودند. مساله دیگر در خصوص شهید مطهری و عدم موافقت ایشان با ادامه کار حزب است؛ همان طور که می‌دانید مرحوم آیت الله شهید مطهری همچون آیت الله شهید بهشتی دو نماینده از جانب امام در تشکل جمعیت موتلفه اسلامی بودند و از دیر باز نیز به تشکل اعتقاد داشتند، منتها ایشان از همان لحظات اول پیروزی انقلاب، تساهل و تسامح را راجع به منافقین به هیچ وجه جایز نمی‌دانستند و حتی در مدیریت اقامتگاه حضرت امام، ایشان به هیچ وجه اجازه نداد که آنها هیچ نوع دخالتی داشته باشند چون در آن زمان تا حدودی روحیه تساهل و تسامح در اغلب کسانی که می‌خواستند حزب جمهوری اسلامی تاسیس شود وجود داشت، آنها معتقد بودند نیروها را باید دعوت بکنیم؛ اما شهید مطهری معتقد به چنین چیزی نبود و واقعا در رابطه با نفاق از صریح‌ترین اسلحه‌ترین اسلام شناسانی است که من می‌شناسم؛ حتی شاهد بودم که ایشان به یکی، دو نفر از وابستگان به منافقین اشاره کرد و گفت: «اینها را از حزب بیرون کنید و اینها اینجا نباشند.» در صورتی که بعضی از آقایان از جمله آن پنج نفر، نظرشان این بود که ما همه را جذب کنیم مگر کسانی که خودشان خارج می‌شوند؛ به طور مثال بعضیها در شورای مرکزی بودند که مصدق را به عنوان يك چهره اصیل ملی و الگو برای آن زمان می‌شناختند و عده‌ای نیز بودند که مصدق را خائن می‌دانستند. کسانی مثل شهید آیت، آقای دکتر کاشانی، آقای زواره‌ای، اینها در مقابل مصدق بودند، بعضی هم در آنجا بودند که دکتر مصدق را کسی می‌دانستند که باید الگوی انقلاب قرار می‌گرفت که بعدها این بحثها باعث ایجاد دو دستگی در متن خودیهای انقلاب شد؛ مانند اختلافی که بین مومنان صدر اسلام پیش آمد در حالی که آنها همه‌شان از مومنان صدر اسلام بودند؛ اما هر کدام از اینها قبلاً مواضعی داشتند که بر روی مواضع خودشان هم ایستادگی می‌کردند؛ حتی در اوایل انقلاب آنهایی که همراه شهید بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی، باهنر و موسوی اردبیلی حرکت می‌کردند در مواضع اقتصادی از هم جدا شدند و از این نظر مقابل یکدیگر قرار گرفتند؛ منتها شهید بهشتی (رضوان الله تعالی علیه) برای این بحثها با مدیریت خوبی که داشت وقت می‌گذاشت و این تناقضها را پیش می‌برد و به يك نتیجه منطقی می‌رساند. حتی ایشان با اینکه آقای شیخ جواد حتی حزب جمهوری اسلامی را در کرمان منحل کرد، با ایشان تسامح کرد؛ یا حرکتی که آقای محمد منتظری در مقابل مرحوم بهشتی انجام داد و آن نامه تند را نوشت و ایشان را عامل آمریکا معرفی کرد و یا حرکتی از این قبیل، اما مدیریت شهید بهشتی مجدداً محمد منتظری را به آن جلسه هماهنگی آورد و آنجا هم هر دو با هم شهید شدند؛ در واقع مدیریت ایشان در کار تشکیلاتی، این چنین بود.

با این انگیزه آیت الله شهید مطهری نمی‌توانست به حزب بپیاید؛ حتی یکی، دو جلسه بحث خیلی تندي را در جلسات اولیه حزب شاهد بودم که با موسسان حزب راجع به بعضی سهل‌گیری‌ها برای کسانی که قابل اعتماد نیستند و نمی‌توانند قابل اعتماد باشند صحبت کرد.

اما در خصوص تعبیر حضرت امام از موتلفه اسلامی، ذکر این نکته ضروری است که ما به جای عضوگیری باید برادریابی کنیم. ایشان عمده سفارشش این بود که عجله نکنید و آقایان نظرشان این بود که باید فوری عضو بگیریم و قبضه کنیم و به دلیل همین اختلاف نظرها بود که شهید مطهری ارتباطشان را با حزب قطع کردند، پس از این جریان، جز پنج نفر اولیه تعداد دیگری از آقایان بودند که می‌خواستند جزو موسسان باشند در صورتی که آن هیات پنج نفره از حمایت امام برخوردار بودند و نمی‌توانستند فرد دیگری را بپذیرند که همین مساله باعث شد تا بعضی از آنها رفته رفته مخالفت خود را اعلام کنند، لذا مرحوم مطهری هیچ مخالفتی با حزب نکرد؛ هر چند که آن روزها، روزهایی بود که بیت آقای شریعتمداری هم «حزب خلق مسلمان» را تشکیل

داد و بیگانگان اعلام می‌کردند که دو رهبر دینی، دو حزب مشابه هم تشکیل داده‌اند (یکی جمهوری اسلامی ایران و دیگری جمهوری خلق مسلمان) ، حتی بعضی از برجستگان دیگر غیر از مرحوم شهید مطهری هم نظرشان این بود که دارد نقض غرض می‌شود، کار دارد به جاهایی می‌کشد، اما اینکه شهید مطهری قصد داشت برای تعطیلی حزب خدمت حضرت امام برود چیزی نمی‌دانم و از خود ایشان هم چیزی نشنیده بودم، اما اگر یادداشتی در خصوص مذاکره به جهت تعطیلی حزب در جیب‌شان بوده احتمالاً بر می‌گردد به همان روزها.

اما در خصوص اینکه به جز اعضای محترم موسسان، نیروها و عناصر اصلی حزب چه کسانی بودند باید بگویم که موقوفه اسلامی، دانشگاهیان و فرهنگیان بودند و در ارتباط با شورای مرکزی اولیه ذکر این نکته لازم است که این شورای مرکزی توسط همان پنج نفر انتخاب شدند؛ به این شکل که این پنج نفر موسس، هیات موسس این شورای مرکزی را انتخاب کردند و میزان استقبال اولیه مردم و متدینین از حزب بسیار فوق‌العاده بود. مردم به صورتی هجوم آوردند که قرار شد در سه منطقه ثبت نام انجام شود که یکی از آنها مکتب توحید در میدان توحید بود و دو جای دیگری که خود ما برای ثبت نام به آنجا رفتیم بی اغراق صف کیلومتری از متقاضیان ایستاده بودند و لازم است در اینجا این مطلب را عنوان کنم که یکی از اشکالات این بود که مدیریتی برای این پذیرش گذاشته نشد و یک رشد بادکنکی غیرقابل کنترلی از این استقبال خوب مردم به وجود آمد؛ بخصوص متدینین شناخته شده‌ای که آمدند و ثبت نام کردند اما مدیریت حزب نتوانست پاسخ مناسبی به این درخواستها بدهد؛ این مساله سبب شد که هر کس خودش رفت و کارش را دنبال کرد؛ ثبت نامش به جریان افتاد، اما عمده کسانی که ثبت نام کرده بودند کارشان به جریان نیفتاد، چون تعداد ثبت نام کنندگان خیلی بیشتر از امکانات موسسان برای حزب بود و متدینین شناخته شده در این باره استقبال خیلی بیشتر و جدی‌تری داشتند.

پس از شکل‌گیری حزب جمهوری اسلامی، این حزب نیز همچون سایر احزاب تولد یافته با عکس‌العمل شخصیتها و جریانهای موافق و مخالف رو به رو شد؛ شخصیتهای موافق چه در مساجد و هیاتهای دینی و چه در انجمنها، خیریه‌ها و... استقبال فوق‌العاده داشتند و می‌خواستند که با حزب ارتباط داشته باشند و فعالیت بکنند. ذکر این نکته ضروری است که ائمه جماعات از شهرستانها و علمای بلاد از مراکز استانها استقبال نسبتاً خوبی از این جریان داشتند و از ضرورت آن در سراسر کشور به طور آشکار دفاع می‌کردند، اما مخالفان حزب خود سه دسته بودند: یک دسته از مخالفان در درون متدینین و روحانیت، کسانی بودند که با امام مخالف بودند و این حزب را به حزب امام لقب داده و مخالفت و گاهی مبارزه می‌کردند. دسته دوم کسانی بودند که خودشان را صالح می‌دانستند و می‌خواستند که جزو موسسان و مدیران باشند، اما وقتی این امر محقق نشد، مخالفت کردند. دسته سوم از مقدسان بودند که اینها می‌گفتند اصلاً حزب آبروی علما و مرجعیت را می‌برد و از این جهت مخالف بودند و در غیر بخش متدینین و روحانیت، تشکلهای سیاسی مطلقاً مخالف بودند، آنها از انتقاد بر موسسان، انتقاد بر اسم، انتقاد بر شورای مرکزی و از انتقاد بر تمامی حزب دریغ نمی‌کردند، زیرا به هیچ وجه نمی‌خواستند یک حزب دینی خالص شکل بگیرد و دیگر گروهها نیز از کمونیستها گرفته، تا التقاطیها و ملی‌گراها و... هر کدام بر آهنگ مشی خودشان مبارزه جدی علیه حزب را شروع کرده بودند؛ البته چون جمهوری خلق مسلمان در کنار بیت یکی از مراجع در قم در کسوت مرجعیت و در آنجا شکل گرفت؛ در خود قم هم مخالفت خاصی را با حزب گرایبی به وجود آورد که حتی عده‌ای می‌خواستند جلوی حزب خلق مسلمان را بگیرند و بطور کل در آن زمان با حزب گرایبی مخالفت می‌کردند.

حال برمی‌گردیم به بحث اصلی؛ یعنی حزب جمهوری اسلامی: حزب جمهوری اسلامی، کانون نگهداری اندیشه‌ها، انگیزه‌ها و حرکت‌های امت در خط اصیل امامت بود.

نحوه شکل‌گیری حزب در اندیشه دکتر بهشتی

در سال 1342 همراه دو نفر به نامهای شفیق و حاج حیدری به منزل اجاره‌ای شهید مظلوم بهشتی در خیابان وحدت اسلامی (شاهپور سابق) رفتیم و بر اثر مبارزاتی که در قم وجود داشت، ایشان برای چند ماه از قم به تهران تبعید شده بودند که در اولین برخوردی که با ایشان داشتیم، اشاره فرمودند:

ما قبل از اینکه ایرانی باشیم مسلمانیم. قبل از اینکه به عاداتها و سنتها بیندیشیم به اسلام می‌اندیشیم. اسلام در هر کجا هر سنتی را در مبارزه و

ت حزب و تشکل پذیرفت، ما همان قدر متحزب و متشکل می‌شویم. ما هیچ نوع تشکل و هیچ نوع سنتی که اسلام پایش را امضا نکند نخواهیم داشت. خطی که شهید بهشتی داشت منتهی به اعلام رسمیت حزب شد، اما ضرورت تشکیلات حزب را می‌توان در سه عنوان خلاصه کرد:

1- ضرورت عقلی

از نظر ضرورت عقلی قطعاً انسان اجتماعی آفریده شده و باید اجتماعی زیست کند و کمال هر انسان وقتی امکان تحقق دارد که در جامعه قرار بگیرد، قطعاً این جامعه باید یک وحدت‌هایی داشته باشد تا انسان‌های عضو آن جامعه به طرف کمال بروند و حداقل چیزی که عقلاً برای یک حزب و تشکیلات فرض می‌شود: وحدت در هدف، وحدت در مسیر و وحدت در رهبری می‌باشد؛ اما شرط طی مسیر به جانب کمال: عقل سلیم حکم می‌کند انسان اگر به جانب کمال می‌خواهد طی مسیر کند، باید در جامعه‌ای که این سه وحدت را حداقل دارد شرکت داشته باشد تا بتواند کمال خویش را بیابد؛ یعنی به جانب هدفی مشخص از طریق مشخص، با رهبری حساب شده و واحد.

2- از نظر جنبه تجربی

هر ملتی در تجربه بشری اگر چنین مجتمعی را داشته باشد توفیق‌هایی را به دست می‌آورد و تا زمانی که چنین تشکیلاتی با چنین شکلی را توانسته باشد حفظ کند مثبت و کمالات خودش را نیز توانسته است حفظ کند. تجربه بشری اثبات می‌کند که اگر ملتی وحدت هدف نداشت، وحدت راه نداشت و وحدت رهبری نداشت نمی‌تواند به کمال خودش برسد.

3- ضرورت شرعی

از نظر جنبه شرعی، دستوراتی که قرآن عظیم به ما می‌دهد در مورد حزب بخصوص در این آیه شریفه «و من يتول الله و رسوله و الذين امنوا فان حزب الله هم الغالبون» که ترجمه کوتاه آن چنین است: هر کس ولایت خدا را پذیرفت و ولایت رسول را گردن نهاد و ولایت مومنان راستین را تعهد کرد به یقین حزب الله غالبند. در اینجا نیز به میزان درک خودمان این آیه، سه وحدت را به عنوان سه ولایت معرفی فرموده است: ولایت خدا، ولایت رسول و ولایت امام معصوم در زمان غیبت ولایت فقیه. از کجا به ولایت امام معصوم پی می‌بریم؟ «و ان الذين امنوا» که در این آیه آمده است از ائمه معصومین نقل شده که: «نحن الذين امنوا» که این «و الذين امنوا» ما هستیم. بنابراین هدف انسان در مسیر کمال «الله» است، «یتول الله»، مسیر رسیدن به «الله»، «رسول الله» است «رسوله»، «ولایت امام معصوم و ولی فقیه» در زمان غیبت رهبر و رهبری است و می‌بینیم که قرآن در این آیه اشاره می‌فرماید: انسانها اگر می‌خواهید غالب شوید باید حزب بشوید. اگر می‌خواهید حزب شما غالب شود باید حزب الله باشد. حزب الله غلبه دارد بر دیگر احزاب، زیرا که سه ولایت و سه وحدت را داراست. در پایان در خصوص چگونگی پیوستن اینجانب به حزب جمهوری اسلامی باید به این نکته اشاره کنم که؛ افتخار من این است که با تعداد زیادی از برادرانی که در جمعیت‌های موتلفه اسلامی در خدمت نهضت اسلامی و انقلاب اسلامی بودیم برای نام‌نویسی شرکت کردیم و به انگیزه چیزی که سالیان دراز دنبال آن بودیم در حال تحقق یافتن است حرفمان این بود که وظایفمان را در جمعی مورد رضای خدا بیابیم و همواره هم عمل کنیم.

1- خاطرات دو جلدی ایشان با عنوان هاشمی رفسنجانی دوران مبارزه

2- جمهوري اسلامي، 61/11/28، ويژه نامه، ص 20